T.me/DaneshSad

# ستایش

به نام کردگار هفت افلاک[1] که پیدا کرد آدم از کفی خاک

**قلمرو زبانی:** افلاک: ج فلک، آسمان‌ها/ پیداکرد: آفرید// در مصراع اول فعل به قرینه معنایی حذف شده‌است: به نام کردگار هفت افلاک [شروع می کنم.]/ افلاک: مضاف الیه/ ترکیب‌های اضافی: کردگار افلاک/ ترکیب وصفی: هفت افلاک/ کردگار: واژه دو تلفظی

**قلمرو ادبی:** کردگار هفت افلاک:کنایه از خداوند/ هفت افلاک: مجاز از جهان هستی/کف: مقدار کم/ تلمیح به خلقت انسان

**قلمرو فکری:** سخنم را با نام ویاد خداوندی آغاز می کنم که آفرینندهٔ آسمان هاست. خداوندی که انسان را از یک مشت خاک آفریده است. (مفهوم: ستایش قدرت خداوند در خلقت انسان)

الهی فضل خود را یار ما کن ز رحمت یک نظر در کار ما کن

**قلمرو زبانی:** فضل: لطف، توجه، رحمت، احسان که از خدا می رسد.// یار: مسند/ نظر: مفعول

**قلمرو ادبی:** کار، یار: جناس / نظر در کار کسی کردن: کنایه از توجّه کردن و عنایت به او

**قلمرو فکری:** پروردگارا! لطف خود را با ما همراه کن و از روی لطف و رحمت به حال ما توجهی کن.

(مفهوم: طلب فضل و بخشش خداوند)

تویی رزّاق هر پیدا و پنهان تویی خلّاق هر دانا و نادان

**قلمرو زبانی:** رزّاق: روزی دهنده/ خلّاق: آفریدگار// تویی: «ی» مخفف فعل اسنادی است: تو هستی/ رزاق و خلاق: مسند

**قلمرو ادبی:** پیدا و پنهان: مجاز از همه موجودات/ پیدا و پنهان: تضاد/ دانا، نادان : تضاد/ واج آرایی: تکرار واج «آ» / تلمیح به آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِين»/ بیت آرایه ترصیع دارد./ دانا و نادان: همهٔ موجودات اعم از دارای شعور و فاقد شعور و ادارک

**قلمرو فکری:** پروردگارا! تو روزی دهندهٔ همه آفریده‌های آشکار و پنهان هستی. تو آفرینندهٔ همه موجودات می باشی؛ چه آنها که دارای شعورند و چه آنها که فاقد ادراک و شعور هستند.

(مفهوم: اشاره به توانایی خداوند در آفرینش و روزی دهی)

---

[1]. جالب است بدانید:

مطابق اعتقادات قدما آسمان هفت طبقه دارد و در هر یک از افلاک نیز سیاره‌ای وجود دارد، اسامی آنها به ترتیب در شعر زیر آمده است:

در فلک هفت کوکب سیار آفریده است خدای عزّوجل

قمر است و عطارد و زهره شمس و مریخ و مشتری و زحل

به زعم منجمان قدیم هریک از این سیاره‌ها رب النوع امر یا اموری هستند و به صفتی شهره‌اند.

T.me/DaneshSad

زهی گویا ز تو، کام و زبانم  تویی هم آشکارا، هم نهانم

**قلمرو زبانی:** کام: دهان // حذف فعل به قرینه معنایی در مصراع اول: زهی گویا [است.]/ زهی: هنگام اظهار خشنودی یا شگفتی از چیزی یا تشویق و تحسین کسی گفته می‌شود. خوشا،آفرین، شگفتا./ تویی: «ی» مخفف فعل اسنادی است: تو هستی./ زهی: شبه جمله

**قلمروادبی:** کام و زبان: مجاز از دهان / واج آرایی: تکرار واج «م» / آشکار، نهان : تضاد

**قلمرو فکری :** چه خوش است که زبانم از لطف تو گویا شده است. تو تمام وجود من هستی.

(مفهوم: اظهار خشنودی از ستایش خدا)

چو در وقت بهار آیی پدیدار  حقیقت، پرده برداری ز رخسار

**قلمرو زبانی:** آیی: شوی/ رخسار: چهره/ حقیقت: به راستی، حقیقتاً (قید)

**قلمرو ادبی:** پرده برداشتن: کنایه از آشکار کردن/ رخسار: مجاز از وجود

**قلمروفکری:** پروردگارا! وقتی قدرت تو در سرسبزی بهار جلوه می کند، حقیقتاً مثل این است که از چهره‌ات نقاب را برداشته‌ای تا دیگران گوشه‌ای از جمال تو را ببینند.

(مفهوم: آشکار شدن قدرت خدا با آفرینش زیبایی های بهار)

فروغِ رویت اندازی سوی خاک  عجایب نقش‌ها سازی سوی خاک

**قلمرو زبانی:** فروغ: روشنایی، پرتو// عجایب نقش ها: ترکیب وصفی مقلوب (نقش‌های عجیب)/ سوی (در): حرف اضافه/ خاک: متمم/ اندازی (می اندازی): مضارع اخباری/ سازی (می‌سازی): مضارع اخباری

**قلمرو ادبی:** فروغ روی: اضافه استعاری / روی، سوی: جناس ناهمسان / خاک: مجاز از زمین/ عجایب نقش‌ها: استعاره از پدیده‌ها و تصویرهای زیبا

**قلمرو فکری:** اگر پرتویی ازخورشیدِ جمالت را بر جهان بتابانی، تصاویر شگفت‌آوری پدید می‌آوری.

(مفهوم: قدرت و توانایی خداوند در خلق زیبایی ها)

گُل از شوقِ تو خندان در بهار است  از آنش رنگ‌ها بی شمار است

**قلمرو زبانی:** از آن: به این خاطر/ گل: نهاد/ مرجع ضمیر«ش» در (آنش)، «گُل» است/ از آنش: «ش» مضاف الیه است←رنگ هایش/ خندان – بی شمار: مسند

**قلمرو ادبی:** مصراع اول: تشخیص/ خندیدن گل: مجاز از شکفتن/ بیت حُسن تعلیل دارد: علّت اینکه گل خندان است و به رنگ های بی شمار در می آید، شوق الهی است.

**قلمرو فکری:** پروردگارا! گُل به سبب اشتیاق و جذبه تو در بهار به شکل ها و رنگ های مختلف شکوفا می‌شود.

(پیام: زیبایی طبیعت، جلوه ای از قدرت خداست.)

هر آن وصفی که گویم، بیش از آنی  یقین دانم که بی شک، جانِ جانی

**قلمرو زبانی:** جانِ جان: اصل و گوهر// وصف: مفعول/ بی شک- یقین: قید / «ی» در آخر هر دو مصراع مخفف فعل اسنادی است. (بیش از آن هستی —جانِ جان هستی)/ بیش- جان: مسند/ گویم (می گویم)- دانم (می دانم): مضارع اخباری

T.me/DaneshSad

**قلمرو ادبی:** آن، جان: جناس

**قلمرو فکری:** پروردگارا! تو را هرگونه توصیف کنم باز تو برتر از آن توصیف هستی. من مطمئنم که بی‌تردید جان و اصل وجود هستی. (مفهوم: وصف ناپذیری خداوند، اظهار ناتوانی انسان از وصف خداوند)

نمی‌دانم، نمی‌دانم، الهی  تو دانی و تو دانی، آنچه خواهی

**قلمرو زبانی:** بیت شش جمله است./ آنچه: مفعول برای فعل «خواهی»/ نمی‌دانم: مضارع اخباری

**قلمرو ادبی:** واج آرایی: تکرار واج «ن»/ آرایه تکرار « نمی دانم ، تو»

**قلمرو فکری:** خداوندا، من در مورد مصلحت و سرنوشت خود نادانم. تو می دانی که چه چیزی برای ما مقدر کرده‌ای. (مفهوم: عدم اگاهی انسان از سرنوشت و مصلحت خود )

# درس یکم: چشمه

گشت یکی چشمه ز سنگی جدا  غلغله زن، چهره نما، تیزپا

**قلمرو زبانی:** غلغله‌زن: شور و غوغا کنان / تیزپا: تندرو، تیزرو // چشمه: نهادِ جمله/ جدا: مسند/ «غلغله زن»، «چهره نما»، «تیز پا»: قید

**قلمرو ادبی:** چشمه: نماد افرادی که خودشیفته و مغرور هستند./ چهره نما: ایهام ← ۱- مغرور ۲ – زلال و شفاف/ بیت آرایهٔ تشخیص دارد./ مراعات نظیر: چشمه، سنگ، غلغله زن/ تیزپا: کنایه از سریع/ چشمه: مجاز از آب چشمه

**قلمرو فکری:** چشمه‌ای از زیر سنگی جوشید و با شور و غوغا و خودنمایی فراوان روان شد.

گه به دهان، برزده کف، چون صدف  گاه چو تیری که رود بر هدف

**قلمرو زبانی:** «چو» و «چون» از نظر دستورزبان حرف اضافه‌اند و صدف و تیر، متمم هستند./ برزده: فعل زمان ماضی بعید ← فعل کمکی «بود» به قرینه معنوی حذف شده است./ در مصراع دوم بعد از «تیر» ، فعل «بود» به قرینه معنایی حذف شده است./ رود: (می رود): مضارع اخباری/ گه –گاه: قید

**قلمرو ادبی:** تشبیه در مصراع اول: «چشمهٔ جاری شده، کف‌های سفید به رنگ صدف بر روی خود داشت». / تشبیه درمصراع دوم: «چشمه (جویبار) مانند تیری به سرعت حرکت می‌کرد»./ چو تیر بر هدف رفتن: کنایه از سریع و مستقیم رفتن./ هدف، صدف : جناس/ تشخیص: نسبت دادن دهان به چشمه/ مراعات نظیر: تیر، هدف و دهان و کف / کف بر دهان زدن: کنایه از خشمگین شدن یا مستی و نشاط

**قلمرو فکری:** گاه بر اثر تلاطم زیاد، پُر از کف‌های سفید چون صدف می‌شد و گاهی چون تیری که به سوی هدف می‌رود، مستقیم و سریع حرکت می کرد.

گفت: درین معرکه، یکتا منم  تاجِ سر گلبن و صحرا، منم

**قلمرو زبانی:** گلبُن: بوته یا درخت گُل، به ویژه گُل سرخ/ معرکه: میدان جنگ، جای نبرد/ یکتا: بی همتا // «م» در «منم» مخفف فعل است: من هستم/ یکتا: مسند/ من: نهاد/ تاج : مسند/ گلبن و صحرا: تناسب

T.me/DaneshSad

**قلمرو ادبی:** تاج سر کسی بودن کنایه از عزیز بودن است. / معرکه: استعاره از کوهستان، دشت / تشخیص: سخن گفتن چشمه / تشخیص: گلبن و صحرا مثل انسانی تاج سر دارند./ گلبن: مجاز از باغ و بوستان/ تشبیه چشمه به تاج

**قلمرو فکری:** چشمه گفت: من در این صحرا و طبیعت بی همتا هستم و برای این دشت سرسبز و پُر گل، مایهٔ افتخار هستم.

چون بدَوَم ، سبزه در آغوش من  بوسه زند بر سرو بر دوش من

**قلمرو زبانی:** بدوَم: جاری می شوم/ دوش: شانه // سبزه: نهاد / بدوم: مضارع التزامی

**قلمرو ادبی:** تشخیص: دویدن چشمه ، آغوش چشمه، بوسه زدن سبزه / مراعات نظیر: سر ، دوش ، شانه ،کتف/ در ، سر: جناس/ بوسه زدن: کنایه از احترام گذاشتن

**قلمرو فکری:** وقتی جاری می شوم سبزه درآغوش من قرار می‌گیرد و به نشانه احترام بر سر و دوش من بوسه می زند.

چون بگشایم ز سر مو ، شِکن  ماه ببیند رخ خود را به من

**قلمرو زبانی:** شِکن: پیچ و خم زلف // بگشایم: مضارع التزامی/ شکن: مفعول/ ماه: نهاد/ رخ: مفعول/ خود: مضاف الیه

**قلمرو ادبی:** شکن از زلف گشودن: کنایه از آرام و زلال شدن آب چشمه/ شکن: استعاره از موج / تشخیص: ماه چهره خود را در چشمه ببیند. / مو: استعاره از آب چشمه / مراعات نظیر: سر، مو ، رخ

**قلمرو فکری:** وقتی آرام و زلال می‌شوم، ماه چهرهٔ خودش را در من می بیند.

قطره باران که در افتد به خاک  زو بدمد بس گهر تابناک

**قلمرو زبانی:** بدمد: در اینجا یعنی بِرویَد، رشد کند/ گُهر: گوهر// زو: از او/ بس: قید/ درافتد: فعل پیشوندی

**قلمرو ادبی:** خاک: مجاز از زمین/ گوهر: استعاره از گیاهان و گُل‌ها

**قلمرو فکری:** قطرهٔ باران که به زمین می‌افتد، سبب رویش گُل‌های زیبا می شود.

در بر من ، ره چو به پایان برد  از خَجلی سر به گریبان برد

**قلمرو زبانی:** خجلی: شرمنده/ گریبان: یقه/ بَر: آغوش// من: مضاف الیه/ ره: مفعول/ بَرَد (ببرد): مضارع التزامی

**قلمرو ادبی:** سر به گریبان بردن: کنایه از شرمنده شدن، خود را به کنار کشیدن/ ره به پایان بردن: کنایه از رسیدن/ مصرع دوم: تشخیص: شرمنده شدن قطره باران/ در، بر ، سر: جناس اختلافی

**قلمرو فکری:** قطرهٔ باران وقتی به زمین می‌رسد و با من روبرو می‌شود، احساس کوچکی و شرمندگی می کند.

ابر ز من حامل سرمایه شد  باغ ز من صاحب پیرایه شد

**قلمرو زبانی:** حامل: دارنده/ پیرایه: زینت و زیور// ابر، باغ: نهاد/ حامل ، صاحب: مسند/ سرمایه ، پیرایه: مضاف الیه

**قلمرو ادبی:** سرمایه: استعاره از باران/ پیرایه: استعاره از گُل و گیاه/ مصراع اول: کنایه از بخارشدن آب و شکل گرفتن ابر/ هر دو مصراع تشخیص دارند.

**قلمرو فکری:** ابر، باران خود را از من می گیرد و باغ، به واسطهٔ من صاحب این گُل‌های زیبا شده است.

T.me/DaneshSad

گُل به همه رنگ و برازندگی  می‌کند از پرتو من زندگی

**قلمرو زبانی:** برازندگی: شایستگی، لیاقت/ پرتو: اشعه، نور// گل: نهاد/ رنگ : متمم/ برازندگی: معطوف به متمم/ زندگی: مفعول/ می کند: مضارع اخباری

**قلمرو ادبی:** واج آرایی: «ن»، «گ»/ زندگی کردن گُل: تشخیص/ از پرتو کسی زیستن: کنایه از نیازمند او بودن / برازندگی و زندگی کردن گُل: تشخیص/ پرتو: استعاره از وجود

**قلمرو فکری:** گُل با همهٔ زیبایی و شایستگی اش، از برکتِ وجودِ من زندگی می کند.

در بُنِ این پردهٔ نیلوفری  کیست کند با چو منی همسری؟

**قلمرو زبانی:** بُن: زیر، درون/ نیلوفری:صفت نسبی، منسوب به نیلوفر، به رنگ نیلوفر، لاجوردی. در متن درس مقصود از «پرده نیلوفری» آسمان لاجوردی است. // بن: متمم / من: متمم/ کیست: ( که+ است) ← که: مسند

**قلمرو ادبی:** پرده نیلوفری: مجاز از آسمان لاجوردی / همسری کردن: کنایه از برابری و رقابت/ مصراع دوم: پرسش انکاری.

**قلمرو فکری:** زیرِ این آسمان آبی چه کسی می‌تواند با من برابری و رقابت کند ؟

زین نَمَط آن مست شده از غرور  رفت و ز مبدأ چو کمی گشت دور

**قلمرو زبانی:** نَمَط: روش، طریقه؛ زین نمط: بدین ترتیب/ مبدأ: آغاز// نمط: متمم/آن مست شده: نهاد/کمی: قید/ دور: مسند

**قلمرو ادبی:** تشخیص: مست شده از غرور/ مست از غرور شدن: کنایه از نهایت غرور و تکبر

**قلمرو فکری:** بدین ترتیب مغرور و متکبر به راه خود ادامه می داد. وقتی رفت و کمی از سرچشمه‌اش دور شد... (این بیت و بیت بعد موقوف المعانی اند.)

دید یکی بحر خروشنده ای  سهمگنی، نادره جوشنده ای

**قلمرو زبانی:** خروشنده: خروشان / سهمگن: ترسناک / نادره: بی همتا، شگفت آور// بحر: مفعول/ دید: ماضی ساده

**قلمرو فکری:** دریایی خروشان، ترسناک و با جوش‌وخروشِ شگفت‌آور دید.

نعره بر آورده، فلک کرده کَر  دیده سیه کرده، شده زَهره دَر

**قلمرو زبانی:** نعره: فریاد / زَهره: کیسه صفرا ، در گذشته اعتقاد داشتند که ترس شدید سبب ترکیدن کیسه صفرا می شود // حذف فعل« بود» از آخر چهار جمله به قرینه معنایی: نعره بر آورده [بود.] ، فلک کَر کرده [بود.] دیده سیه کرده[بود.] ، زَهَره دَر شده [بود.] / نعره، فلک، دیده: مفعول/ زَهره دَر (درنده): مسند

**قلمرو ادبی:** دیده سیه کردن: کنایه از خشمگین شدن/ کر، در: جناس / فلک را کرکرده: اغراق و تشخیص / زَهره در شدن: کنایه از ایجاد وحشت کردن، هراس انگیز بودن. / واج آرایی: تکرار واج «ر»

**قلمرو فکری:** صدای خروش دریا، گوش آسمان را کَر کرده بود. نگاهی خشم‌آلود داشت و بسیار ترسناک شده بود.

T.me/DaneshSad

راست به مانند یکی زلزله  داده تنش بر تن ساحل، یله

**قلمرو زبانی:** یله: رها، آزاد (یله دادن: تکیه دادن)/ راست: عیناً (قید) // به مانند: یک واژه است و از نظر دستورزبان حرف اضافه است./ یله داده [بود]: فعل مرکب ← فعل کمکی «بود» حذف شده است./ زلزله: متمم/ «ش» در تنش: مضاف‌الیه

**قلمرو ادبی:** تن ساحل و دریا: تشخیص/ تن ساحل: اضافه استعاری / دریا مانند زلزله: تشبیه/ تکرار واژه «تن»

**قلمرو فکری:** درست مانند زلزله‌ای بود که تنش را به ساحل تکیه داده بود.

چشمه کوچک چو به آنجا رسید  وان همه هنگامه دریا بدید

**قلمرو زبانی:** هنگامه: غوغا، داد و فریاد، شلوغی// چشمه: نهاد/ هنگامه: مفعول/ دریا: مضاف الیه/ بدید: ماضی ساده

**قلمرو ادبی:** دیدن برای چشمه: تشخیص/ هنگامه دریا: تشخیص/ هنگامه (فریاد) را دیدن: حس آمیزی

**قلمرو فکری:** چشمهٔ کوچک وقتی به آنجا رسید و آن همه عظمت و غوغای دریا را دید...

خواست کزان ورطه، قدم در کشد  خویشتن از حادثه برتر کشد

**قلمرو زبانی:** ورطه: مَهلکه، گرداب، گودال، گرفتاری / کزان: که از آن// خواست: ماضی ساده/ درکشد: فعل پیشوندی/ خویشتن: مفعول/ برتر: قید/ کشد (بکشد): مضارع التزامی

**قلمرو ادبی:** قدم در کشیدن چشمه: کنایه از عقب نشینی و دور شدن/ خویشتن برتر کشیدن: کنایه از خود را از آسیب دورکردن ، خود را در امان نگه داشتن./ ورطه: استعاره از دریا

**قلمرو فکری:** خواست از آن گرداب هلاکت دوری کند تا از آسیب در امان بمانَد...

لیک چنان خیره و خاموش ماند  کز همه شیرین سخنی گوش ماند

**قلمرو زبانی:** خیره: سرگشته، حیران، فرومانده // کز: که از/ چنان: قید/ خیره: مسند/ خاموش: معطوف به مسند/ ماند: شد (فعل اسنادی)/ گوش: مسند

**قلمرو ادبی:** تشخیص:خاموشی و شیرین سخنی چشمه/ شیرین‌سخنی: حس‌آمیزی/ شیرین‌سخنی:کنایه از خوش صحبتی/ گوش ماند: کنایه از سکوت کردن / گوش: مجاز از شنونده

**قلمرو فکری:** امّا حیران و ساکت از حرکت ایستاد و با وجود آن همه ادعا و شیرین‌زبانی در برابر دریا ساکت و آرام شد.

## کارگاه متن پژوهشی درس اول

### قلمرو زبانی

۱-معنای واژه های مشخص شده را با معادل امروزی آنها مقایسه کنید.

در بن این پرده نیلوفری  کیست کند با چو منی همسری؟

**در بیت ← هم ترازی و برابری است  امروزه ← زناشویی و ازدواج**

T.me/DaneshSad

راست به مانند یکی زلزله  داده تنش بر تن ساحل، یله

**در بیت ← عیناً و دقیقاً  امروزه ← راست و مستقیم**

۲- بیت زیر را بر اساس ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی مرتب کنید.

«گشت یکی چشمه ز سنگی جدا  غلغله زن ،چهره نما، تیزپا»

**یکی چشمه غلغله زن ،چهره نما، تیزپا از سنگی جدا شد.**

## قلمرو ادبی

۱-هر یک از بیت های زیر را از نظر آرایه های ادبی بررسی کنید.

چون بگشـایم ز سر مـو، شکن ماه  ببیند رخ خـود را بـه من

**شکن: استعاره از موج / مو: استعاره از آب / مصراع اول: کنایه از آرام و زلال شدن آب چشمه / تشخیص: «ماه چهرهٔ خود را در چشمه ببیند»/، سر ، مو، رخ: مراعات نظیر**

گه به دهـان، بر زده کف، چون صدف  گاه چـو تیری کـه رود بر هدف

**تشبیه در مصراع اول:«چشمهٔ جاری شده، کف‌های سفید به رنگ صدف بر روی خود داشت». / تشبیه درمصراع دوم:«چشمه مانند تیری به سرعت حرکت می‌کرد». / چو تیر بر هدف رفتن: کنایه از سریع و مستقیم رفتن. / هدف، صدف: جناس / مصراع اول: تشخیص دارد.**

۲-با توجه به شعر نیما، « چشمه » نماد چه کسانی است؟ **نماد انسان های مغرور و خودشیفته**

۳-آمیختن دو یا چند حس و یا یک حس با پدیده ای ذهنی (انتزاعی) در کلام را «حس آمیزی» می گویند.

نمونه: «حرفهایم مثل یک تکه چمن روشن بود».

در این نمونه، سپهری از« روشن بودن حرف» سخن گفته است. «روشن بودن» امری دیدنی و «حرف»، شنیدنی است. شاعر در این مصراع، دو حس بینایی و شنوایی را با هم آمیخته است.

نمونه ای از کاربرد این آرایه ادبی را در سروده نیما بیابید.

کز همه شیرین سخنی گوش ماند

٤- هر واژه امکان دارد در معنای حقیقی و یا معنای غیرحقیقی به کار رود. به معنای حقیقی واژه، «حقیقت»و به معنای غیرحقیقی آن، «مجاز» می‌گویند. «حقیقت»، اولین و رایج ترین معنایی است که از یک واژه به ذهن میرسد. «مجاز،» به کار رفتن واژه ای است در معنی غیر حقیقی؛ به شرط آن که میان معنای حقیقی و معنای غیر حقیقی واژه، ارتباط و پیوندی برقرار باشد؛ مثال:

پشت دیوار آنچه گویی، هوش دار  تا نباشد در پس دیوار، گوش  سعدی

همان طور که می دانید، «گوش» اندام شنوایی است و در این معنا، «حقیقت» است و نمی تواند در پس دیوار بیاید؛ شاعر در این بیت به مفهوم مجازی «گوش»، یعنی «انسان سخن چین» تأکید دارد. اکنون به دو بیت زیر توجه نمایید:

ما را سر باغ و بوستان نیست  هرجا که تویی تفرج آنجاست  سعدی

عالَم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت  فتنه‌انگیز جهان نرگس جادوی تو بود  حافظ

در بیت اول، واژهٔ «سر» در مفهوم مجازی «قصد و اندیشه» به کار رفته است. «سر» محل و جایگاه «اندیشه»

T.me/DaneshSad

است.

در بیت دوم، مقصود شاعر از واژهٔ «نرگس،» معنایی غیرحقیقی، یعنی «چشم» است. آنچه که «گل نرگس» و «چشم» را به هم می پیوندد و اجازه می دهد تا یکی به جای دیگری به کار رود، «شباهت» میان آن دو است. به این نوع مجاز، در اصطلاح ادبی «استعاره» می گویند؛ در درس پنجم، با آن بیشتر آشنا خواهید شد.

در شعر این درس، دو نمونه «مجاز» بیابید و مفهوم هر یک را بنویسید.

**قطره باران که در افتد به خاک  زو بدمد بس گهر تابناک**

**مجاز از زمین  مجاز از گل و گیاه**

## قلمرو فکری

۱-پس از رسیدن به دریا، چه تغییری در نگرش و نحوهٔ تفکر «چشمه» ایجاد شد؟

**بعد از مشاهده عظمت دریا به کوچکی خود پی برد و از غرور و تکبّر دست کشید.**

۲-معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

«نعره برآورده، فلک کرده کر  دیده سیه کرده، شده زهره در»

**فریاد بلند دریا، گوش آسمان را کَر کرده بود. نگاهی خشم آلود داشت و بسیار ترسناک شده بود.**

**( مفهوم: ابهت و عظمت دریا)**

۳-سرودهٔ زیر از سعدی است، محتوای آن را با شعر نیما مقایسه کنید.

یکی قطره باران ز ابری چکید  خجل شد چو پهنای دریا بدید

که جایی که دریاست من کیستم؟  گر او هست حقا که من نیستم

چو خود را به چشم حقارت بدید  صدف در کنارش به جان پرورید

بلندی از آن یافت کاو پست شد  در نیستی کوفت تا هست شد

**پاسخ:**

**شعر نیما نقدی بر خودشیفتگی و تکبّر است اما شعر سعدی ارزش تواضع را نشان می‌دهد و فروتنی را به عنوان یک فضیلت اخلاقی می ستاید.**

٤-دوست دارید جای کدام یک از شخصیت های شعر نیما ( چشمه، دریا) باشید؟ برای انتخاب خود دلیل بیاورید.**( بر عهده دانش آموز)**

## گنج حکمت: پیرایهٔ خرد

در آبگیری سه ماهی بود، دو حازم یکی عاجز. از قضا روزی دو صیاد بر آن برگه گذشتند و بایکدیگر میعاد نهادند که دام بیارند و هر سه را بگیرند. ماهیان این بشنودند آنکه حزم زیادت داشت وبارها دست برد زمانه جافی را دیده بود سبک روی به کار آورد و از آن جانب که آب در می آمد زود بیرون رفت در این میان صیادان برسیدند و هر دو جانب آبگیر محکم ببستند. دیگری هم که از پیرایه خرد و ذخیرت تجربت بی بهره

T.me/DaneshSad

نبود با خود گفت: غفلت کردم و فرجام کار غافلان چنین باشد و اکنون وقت حیلت است هرچند تدبیر در هنگام بلا فایده بیشتر ندهد با این همه عاقل از منافع دانش هرگز نومید نگردد و در دفع مکاید دشمن تاخیر صواب نبیند. وقت ثبات مردان و روز فکر خردمندان است پس خویشتن مُرده کرد و بر روی آب می رفت صیاد او را برداشت وچون صورت شد که مُرده است بینداخت. به حیلت خود را در جوی افکند و جان به سلامت برد .و آنکه غفلت بر احوال او غالب و عجز در افعال او ظاهر بود ، حیران و سرگردان و مدهوش و پای کشان چپ وراست می رفت و در فراز و نشیب می دوید تا گرفتار شد. «کلیله و دمنه ترجمه نصرالله منشی»

**قلمرو زبانی:** حازم: محتاط/ عاجز: ناتوان/ میعاد: وعده، قرار؛ میعاد نهادن: قرار گذاشتن/حزم: دوراندیشی / دست بُرد: هجوم و حمله، دست برد دیدن: مورد حمله و هجوم قرار گرفتن/ جافی: ستمگر، ظالم/ سبک: تند، سریع/ روی به کار آورد: دست به کار شد/ آب در می آمد: آب وارد می شد/ برفور: سریع / در این میان: در این زمان/ آبگیر: تالاب/ پیرایه: زینت/ فرجام: عاقبت/ حیلت: چاره/ مکاید: ج مکیدت، مکرها، حیله ها / صواب نبیند: درست نمی داند، جایز نمی شمارد/ صورت شد: به نظر آمدن، تصور شدن/ افعال: کارها/ پای کشان: لنگان لنگان، ناتوان.

**قلمرو ادبی:** تشبیه پیرایه خرد: «خرد مانند پیرایه است»./ زمانه جافی: تشخیص / جان به سلامت بردن، کنایه ازنجات یافتن، زنده ماندن.

**قلمرو فکری:** در تالابی سه ماهی زندگی می کردند؛ دو ماهی محتاط و دوراندیش بودند و یکی ناتوان و بی‌فکر. روزی دو صیاد از کنار آن تالاب گذشتند و با هم قرار گذاشتند که دام بیاورند و هر سه ماهی را شکار کنند.ماهی‌ها این سخن را شنیدند. یکی از آن‌ها که دوراندیش‌تر و باتجربه‌تر بود و بارها خطرهای روزگار ستمگر را دیده بود، سریع دست‌به‌کار شد و از همان جایی که آب وارد تالاب می‌شد، بیرون رفت و نجات پیدا کرد. در همین هنگام صیادان رسیدند و هر دو طرف تالاب را محکم بستند. ماهی دوم که او هم از خرد و تجربه بی‌بهره نبود، با خود گفت: «من غفلت کردم و این هم نتیجه کار غافلان است. اکنون باید چاره‌ای بیندیشم. اگرچه تدبیر در زمان بلا فایده زیادی ندارد، اما آدم عاقل هیچ‌گاه از سود دانش ناامید نمی‌شود و در برابر حیلهٔ دشمن تأخیر را درست نمی‌داند. اکنون زمان پایداری و اندیشیدن است.» سپس خود را به‌ظاهر مُرده نشان داد و روی آب شناور شد. صیاد او را برداشت، اما چون به نظر رسید مُرده است، او را دوباره به آب انداخت. ماهی هم با این چاره خود را به جوی آب انداخت و جانش را نجات داد.اما ماهی سوم که نادان بود و ناتوانی و غفلت بر او غلبه داشت، حیران و سرگردان و لنگان‌لنگان به این‌سو و آن‌سو می‌رفت و در فراز و نشیب برکه حرکت می‌کرد تا سرانجام گرفتار شد.